حیاط کتاب

صدیقه اخباری
دبیر ناحیه یک زنجان

هفتهٔ اول مهرماه بود، مدیر مدرسه کتاب‌های درسی دانش‌آموزان را از اداره تحویل گرفت و به روستا آورد تا بین دانش‌آموزان توزیع کنیم. من قبل از آن‌که کتاب‌ها را به دانش‌آموزان دادم، تمام آن‌ها را با کاغذ کادو و پلاستیک برای جلوگیری از پاره و کثیف شدنشان، جلد کردم و سپس تحویل دانش‌آموزان دادم. کلاس من چند پایه بود. بچه‌های هر پایه هم تکالیفشان را چند ماهی گذشت. یک روز مشغول تصحیح اوراق امتحانی بودم. بچه‌ها ساکت» و بدون آن‌که سرم را از انجام می‌دادند. ناگهان سر و صدایی بلند شد. چند بار با خودکار به میز زدم: «بچه‌ها ساکت روی ورقه بردارم، گفتم تمرین‌هایتان را حل کنید! صحبت نکنید! چرا بچه‌ها ساکت نشدند؟ تعجب کردم. سرم را بلند کردم. دیدم تعدادی از دانش‌آموزان دور امین جمع شده‌اند. هرچه تلاش کردم، از آن فاصله متوجه موضوع چیه؟ گفت: «خانم اجازه، ببینید چه‌قدر قشنگه!» و هر چه دستش را دراز کرد، نتوانست کتاب را از دست او بگیرد. راستش من هم کنجکاو شدم. مگر توی این کتاب چی بود که بچه‌ها برای دیدنش این طور سر و صدا می‌کردند و از سر و کول هم بالا می‌رفتند. در همین فکرها بودم که قاسم (ارشد کلاس)، کتاب امین را از دست یکی از بچه‌ها قاپید و داد به من: «خانم، چه عکس‌های خوبی داره؟ چه توپ قشنگی! چه ماشینی! خانم ببینید!» تازه متوجه موضوع شدم. عجب! نایلون و کادوی کتاب بیرون افتاده بود و خودم جلد گرفته بودم، پاره شده و جلد اصلی کتاب به تصاویر خیره انگار دنیای تازه را برای بچه‌ها باز کرده بود. آن‌چنان به تصاویر خیره شده بودند که خودم هم هاج و واج مانده بودم. آن‌لحظه بسیار سنگین بود. احساس شرمندگی تمام وجودم را فرا گرفته بود. چند دقیقه بعد که بچه‌ها آرام شدند، گفتم: «بچه‌های عزیز، من برای جلوگیری از پاره شدن کتاب‌هاتون، آن‌ها را جلد گرفته بودم. حالا که متوجه شدم ارزش کتاب‌هاتون رو می‌دونید و خوب می‌تونید از اون‌ها نگه‌داری کنید، پس کادوی کتاب‌هاتون رو پاره کنید همین الان همه‌تون آروم تا جلد اصلی کتاب دیده بشه.» همه با شوق و ذوق فراوان مشغول شدند. از آن زمان تاکنون، هر وقت بخواهم کتابی را جلد بگیرم، فقط و فقط از یک پلاستیک شفاف استفاده می‌کنم و این تجربه‌ای بود برای این‌که همواره یادم باشد، هیچ عذری برای پوشاندن جلد کتاب پذیرفته نیست. نباید به بهانهٔ مراقبت از کتاب، دانش‌آموز را از دیدن روی جلد کتاب محروم کرد، صفحهٔ مهمی از کتاب که کسانی، ساعت‌ها برای آن فکر کرده و وقت گذاشته‌اند و حاصل اندیشه‌هایشان را در آن آورده‌اند.